

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَأَنْ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنْعِ الْبَاطِلِينَ وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأْثَرِينَ وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ ذُنُوكَ.

عرض شد در ارتباط انسان با پروردگار و ارتباط پروردگار با انسان دو حالت وجود دارد از نقطه نظر ارتباط پروردگار با انسان و اشراف و ولایتی که خدای متعال به واسطه جنبه ربوبی خود و به واسطه جنبه عنایی و به واسطه سیطره علی خود و به واسطه اشراف ذات بر آثار ذات، همان طوری که ذات بر صفات و ملکات خودش اشراف دارد و بر اراده ذات خود اشراف دارد همین طور خدای متعال نسبت به آثار ذات که وجود نازله از مقام اسماء و صفات است همان ذات در تحدید مقام اسماء و صفات کلیه به صور جزئیه و به اسماء جزئیه این لازمه اش عبارت است از یک احاطه علمی به علم حضوری که نزدیک ترین علم است به نفس، هیچ علمی و هیچ آگاهی و بینشی در انسان از آگاهی و بینش انسان به خود انسان نزدیک تر نیست.

احساسی که شما می کنید من دست دارم احساسی که می کنید من چشم دارم احساسی که می کنید من در حافظه ام این علوم را ذخیره کرده ام احساسی که نسبت به مسائل خارجی می کنید همه ی این ها احساس هایی است متأخر از احساس های نسبت به خود یعنی نفس نسبت به خود و نسبت به وجود خود یک آگاهی دارد که این آگاهی در بچه ها هم هست در بزرگ ها هم هست در پیرمرد ها هم

هست در جوان‌ها هم هست.

هر کسی نسبت به وجود خود علم دارد آگاهی دارد، این آگاهی را علم حضوری می‌گویند، این علم حضوری نزدیک‌ترین آگاهی و بینشی است که یک فرد به خودش و ذات خودش و صفات و ملکات خودش دارد خدای متعال آگاهی که نسبت به خلق دارد آگاهی و علم حضوری است نه حصولی یعنی از جای دیگر علم پیدا نمی‌کند که لازمه‌اش جنبه‌ی خلاء و نقصان و در نتیجه برگشتش به امکان و سقوط از وجوب باشد، نه! خود خدای متعال نسبت به بندگانش و نسبت به همه‌ی مخلوقاتش به علم حضوری آگاهی دارد و علم حضوری هم که هیچ‌گاه در آن نسیان و غفلت نیست.

هیچ وقت شده است شما خودتان یادتان برود؟ دیگر انسان خودش یادش نمی‌رود دیگر! محفوظات ممکن است یادش برود، انسان اشیائی که در ذهن خودش ذخیره کرده ممکن است فراموش کند ولی دیگر انسان خودش را که فراموش نمی‌کند این آگاهی و این بینش و این علم، لازمه‌ی ذات ربوبی است لازمه‌ی غنا ذاتی و صمدیت اوست از هر جهت و لازمه‌ی عدم ثبوت صفات سلبيه در ذات پروردگار است این لازمه‌اش این است که خدای متعال نسبت به همه‌ی مخلوقاتش نسبت به کارهایشان نسبت به خطوراتشان نسبت به ذهنیاتشان نسبت به ملکاتشان نسبت به صفاتشان به هر چیزی که در مخلوقات حدوث پیدا کند و تطور پیدا کند خدای متعال هم‌چنان که بر ذات خودش آگاه است به همان کیفیت بر مخلوقاتش آگاه است بدون کم و زیاد نه اینکه آن مقدم است بر این و این در یک رتبه‌ی متأخر است علم پروردگار نسبت به ذات با علم پروردگار نسبت به آثار ذات یکی است؛ پس بنابراین از نقطه‌ی نظر خدای متعال دیگر فاصله‌ای بین اراده او و شعور او و ادراک او و علم او با مخلوقاتش دیگر وجود ندارد فاصله‌ای نیست.

حالا از نقطه‌ی نظر ما، ما نسبت به پروردگار از نقطه‌ی نظر مجرد نفسی و مجرد روحی و قرب به آن مقام و موقعیت و ادراک آن عوالم و ادراک اسماء کلیه‌ی او و ادراک صفات کلیه‌ی او و بالأخره ادراک ذات و رسیدن به آن مرتبه که مرتبه‌ی لامرتبه‌ای است و مرحله لامرحله‌ای است به لا بشرط مقسمی به اصطلاح آقایان، ما نسبت به این مرتبه آیا در مسافت قرار داریم یا ما بی‌مسافت هستیم؟ اگر بی‌مسافت هستیم پس معنایش این است که همه این مسئله را بتوانند ادراک کنند و این علم در همه باشد در حالتی که همه در جهل هستند همه در جهل نسبت به این مقام هستند همه در جهل نسبت به این موقعیت هستند همه در جهل نسبت به صفات پروردگارند همه در جهل نسبت به اسما الهی هستند به خصوصیات عالم وجود همه در جهل هستند و باکشان هم نیست باکشان هم نیست حالا باشیم که باشیم طوری نیست.

از مرحوم آقا شیخ محمد علی کاظمی صاحب تقریرات، تقریرات نائینی نقل شده است این عبارت حکیمانه که واقعاً باید چه عرض کنم؟ این عبارت‌ها را باید با آب طلا نوشت! که علت اینکه ما اهل علم به دنبال فلسفه و عرفان و این‌ها نمی‌رویم برای این است که ما را با شناخت پروردگار؟ به ما چه که پروردگار دارای اسماء کلیه است دارای صفات کلیه است علم خدا نامحدود است حصولی است

یا حضوری است قدرت پروردگار از چه مقوله‌ای است؟ آیا از مقوله‌ی ماده است یا غیر ماده است به ما چه مربوط است؟ عبد را فضولی در کار مولا نشاید و بنده باید فقط در مقام اطاعت برآید هرچه مولا گفت گوش بدهد حالا مولا کی هست و چی چی نیست دیگر به او چه مربوط است؟ حالا دیگر مولا از چه مقوله‌ای است؟ دوتا شاخ دارد سه‌تا پا دارد دیگر به عبد کار ندارد می‌گویند برو آقا نان بخر بردار بخر چشم! می‌گویند برو دوغ بخر برو دوغش را بخرد حالا این مولا چه جوری است؟ دو متر قدش است؟ چند کیلو وزنش است؟ عالم است؟ جاهل است؟ این به ما چه مربوط است؟ خدمتکار باید وظیفه‌اش را انجام بدهد ما هم وظیفه‌مان این است که نماز بخوانیم بگویند آقا نماز بخوان بخوان!

باید به ایشان گفت این کلام شما را واقعاً باید با طلا نوشت و قاب کرد و البته نه در جلو در جای دیگر گذاشت! این [بنده‌ایی] که می‌خواهد نماز بخواند نباید بفهمد به کی دارد نماز می‌خواند؟ برای کی نماز می‌خواند؟ این عبدی که در مقام اطاعت می‌خواهد اطاعت بکند نباید بفهمد که دارد چه شخصی را عبادت می‌کند؟ آیا در مقابلش گوسفند است یا در مقابلش پروردگار است؟ آیا دارد به ستون عبادت می‌کند و سر خم می‌کند یا به یک وجود لا حد و لا رسم و بی‌انتهای واجد همه‌ی کمالات و همه‌ی اسماء و صفات کلیه؟ هان این یکی است؟ گفتند نماز بخوان بخوان حالا طرفت هرچه هست دیگر به ما مربوط نیست! بله دیوار است به ما چه؟ آدم است به ما چه؟ این معنا معنای عبودیت است؟ و آیا در روایات و در شرع، ما را این قسم تکلیف کردند؟!

آن کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمودند: لم أکن اعبداً رباً لم أره؛ خدایی را که ندیدم هیچ‌گاه عبادتش نکردم.^۱ این است؟ به امیرالمؤمنین بگویند بیخود کردی اینقدر زحمت کشیدی بیخود

^۱ الله شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴: شیخ صدوق با سند متصل خود روایت کرده است از عبد الله بن یونس از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که گفت:

بَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ، إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: ذَعْلَبٌ، ذَرِبُ اللِّسَانِ بَلِيغٌ فِي الْخِطَابِ شَجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟
فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبُ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ!

« هنگامیکه حضرت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر مسجد کوفه مشغول ایراد خطبه بودند، مردی به نزد او برخاست که به وی ذعلب می‌گفتند. وی مردی تیز زبان و در خطاب رسا و بلیغ و در قدرت دل شجاع بود، و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟!

حضرت فرمود: ای وای بر تو! ای ذعلب! من این‌طور نیستم که پرستش کنم پروردگاری را که وی را ندیده باشم!

زحمت کشیدی می خواستی نمازت را بخوانی اینقدر هم زحمت نکشی، برای چه؟ ما ندیدیم تو هم دیدی هیچ فرقی با هم نمی کنیم تفاوتی با هم نداریم عبد وظیفه اش اطاعت است ما هم نماز را می خوانیم دیگر، دنبال این معارف رفتن این همه روایات از امام صادق علیه السلام راجع به کسب

عرفت، این همه کلماتی که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است راجع به اینکه این‌ها دارای مقاماتی هستند راجع به اینکه این‌ها دارای فلان خصوصیت هستند، در اوصاف متقین، حضرت خصوصیات متقین را بیان می‌کند.

واقعاً من تعجب می‌کنم گاهی از اوقات، مرحوم آقا یک وقت یک عبارتی را می‌فرمودند می‌فرمودند یک وقتی ما نجف رفتیم و در آنجا در یک مجلسی در آن زمانی که در نجف بودیم یا در آن سفری که بعد رفته بودند در یک مجلسی که بسیاری از افراد و آقایان در آن مجلس حضور داشتند یک نفر ایشان اسم نبردند از مهم‌ترین آقایان استدلال می‌کرد اصلاً طلبه برای چه قرآن بخواند؟ برای چه قرآن بخواند؟ اولاً قرآن عبارتست از یک سری آیات الأحکام و یک سری مسائل اجتماعی و مسائل اخلاقی و تاریخی؛ تاریخی‌اش که مال زمان سابق است به ما مربوط نیست جدی استدلال می‌کردها! این هم از همان مطالب حکیمانه است این را بایستی که با کیمیا نوشت از اکسیر نوشت قرآن برای چه بخواند؟ آن مطالب تاریخی‌اش که گذشته، دیگر به ما ارتباط ندارد قوم موسی بوده که بوده قوم عیسی هرچه بودند بودند ما فعلاً در این زمان هستیم و در این موقعیت، این یکی. مسائل اجتماعی‌اش هم آن قدر عقلمان می‌رسد که ببینیم در ارتباطات و در مراودات چه بکنیم، مسائل اخلاقی. آیات الأحکامش هم که به درد نمی‌خورد همه یک سری کلیات است ما باید به روایات مراجعه کنیم پس هیچی پس بگذار کنار دیگر!

جدی می‌گفت قرآن به درد طلبه نمی‌خورد! واقعاً پناه بر خدا از این همه بی شعوری و این همه نفهمی! واقعاً عجیب است‌ها! خیلی عجیب است! انسان می‌تواند قسم بخورد بسیاری از ما حتی نهج البلاغه را باز نکردیم که ببینیم امیرالمؤمنین چه گفته است؟ این مدت، این مدت چهار سال حکومت، این مطالبش در این نهج البلاغه برای در و دیوار بوده است؟ یعنی شعور ما ادراک ما از امام در چه مرتبه‌ای هست؟ حالا اگر یک حرفی را میرزا غضنفر قندوزی در هشتصد سال پیش در یک مسئله فقهی زده هم چنین [/ آنچنان] می‌آوریم و می‌کشیم وسط و آبش می‌دهیم و هشتاد صفحه هم شرح آن را می‌نویسیم اما نهج البلاغه کتاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بینش را ما باز نکردیم.

التفات می‌کنید؟ این فهم عده‌ای از افرادی است که مدعی نیابت و مدعی متابعت و مدعی قیادت به سمت و سوی شریعت و دین رسول خدا است، قرآن به چه درد ما می‌خورد؟ بله در مجالس فاتحه می‌خوانیم.

کارهایی که [با] قرآن انجام می‌دهیم: یکی اینکه هر وقتی بخواهیم منزل عوض کنیم اول آینه و قرآن می‌بریم این یکی، هر کسی هم بخواهد مسافرت بکند قرآن را بالای سرش نگه می‌داریم یک وقتی

یک مو از او کم نشود اگر هم فرض کنید یک کسی دارد می‌میرد یک قرآن می‌گذارند روی سینه‌اش تا راحت جان بدهد تو مجلس فاتحه هم می‌خوانند و موقع عقد هم که می‌شود عروس خانم می‌آید و به به عرض می‌شود آن خطیب دارد خطبه می‌خواند و این هم قرآن می‌خواند که *إن شاء الله* زندگی را با شادی و شادکامی و تمتع از مواهب الهیه ظاهریه و باطنیه، دنیویه و اخروی، این‌ها را که ما می‌خوانیم برایشان، بهره‌مند بشوند این فقط این، اما در بقیه اوقات نه.

در روایت داریم از امام صادق علیه‌السلام که: در روز قیامت قرآن می‌آید و آن قرآنی که در هر منزلی وجود دارد به خصوص، می‌آید می‌گوید فقط مرا برای موارد خاص استفاده کردند و گذاشتند روی طاقچه و حق مرا ادا نکردند.^۱

می‌آید شهادت می‌دهد دیگر. قرآن زنده است حی است فهم دارد شعور دارد.

این مراتب که بین انسان و بین پروردگار وجود دارد این مراتب چه مراتبی است؟ ما در مرتبه‌ی شناخت ذات پروردگار که نیستیم حالا بعضی‌ها می‌آیند و راه می‌افتند و به دنبال می‌آیند و پی می‌گیرند و می‌رسند اما بعضی‌ها می‌گویند نه! ول کنید این حرف‌ها چه است آقا؟ که دیده که شنیده؟ خیلی مطالب را تا حدودی بخواهند حقیقت را ادا کنند می‌گویند ما از این طالب سر در نمی‌آوریم ما همین دو رکعت نمازی که می‌خوانیم کفایت می‌کند، دیگر بیش از این وظیفه نداریم مسئولیت نداریم آن وقت وقتی که یک جایش درد می‌کند تا سر در نیارود صدتا دکتر نرود و صدتا آزمایش نکنند ول نمی‌کند اما به مسائل دینی که می‌رسد نه! همین یک نماز می‌خوانیم بس است تمام شد این نهایت ادراک مردم نسبت به مسائل ضروری و نسبت به مطالبی است که باید به آن اهمیت دهیم.

^۱ معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۹: در «کافی» با اسناد خود از حضرت صادق علیه‌السلام وارد است که فرمودند: *ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْسَجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَعَالِمٌ بَيْنَ جَهَالٍ، وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ الْعُبَارُ لَا يُقْرَأُ فِيهِ.* [۱]

«سه دسته در نزد خداوند عزّ و جلّ شکایت می‌کنند: اوّل مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نمی‌خوانند، دوّم عالمی که در میان مردم جاهل باشد و از او بهره نمی‌برند، سوّم قرآنی که آویزان شده و غبار بر روی آن فرا گرفته است و مردم آنرا قرائت نمی‌کنند.»

[۱] «وسائل الشّیعه» طبع بهادری، ج ۱، ص ۳۰۴.

پس بنابراین شناخت پروردگار نسبت به ما، شناخت ذات نسبت به آثار و لوازم ذات است
این قدر نزدیک هستیم شناخت ما نسبت به پروردگار چیست؟ این شناخت یعنی آن شناخت باطن نه
فقط

شناخت مغزی و شناخت فکری شناخت باطن، روشن شدن حقایق عالم وجود در نفس، رسیدن به مراتب و مراحل تجرد و خلوص در نفس، عبور از کریوه‌های جهل و غوایت و ضلالت در نفس، برداشته شدن پرده‌های جهل و ظلمت از برابر دیدگان نفس، این حرکت این شعور، شعور وجدانی و شهود که از او تعبیر به وصل و از غیرش تعبیر به هجر می‌شود^۱ این شهود تا چه حد برای افراد حاصل شده است؟

می‌بینیم راه زیاد است می‌بینیم مسئله زیاد است وقتی به خود و نفس خود مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه! مطلبی باز نشده است گرهی باز نشده است معرفتی در نفس حاصل نشده است تکاملی پیدا نشده با یک سال پیش تفاوتی پیدا نشده با ده سال پیش تفاوتی پیدا نشده وقتی به سن هشتاد می‌رسیم می‌بینیم از نقطه‌ی نظر ارتباط و از نقطه‌ی نظر ادراک نسبت به مقام تجرد، با بیست سالگی خودمان تفاوتی نکردیم هیچ فرقی برایمان پیدا نشده است پس معلوم است مسافت وجود دارد این مسافت عبارتست از برداشته شدن حجب و پرده‌ها و ستاره‌هایی که به واسطه‌ی توغل در کثرات و میل به کثرات و مادیات و میل به دنیا می‌آید می‌آید می‌پوشاند می‌پوشاند.

مرحوم آقا می‌فرمودند کسانی که می‌روند در امور دولتی و حکومتی، اول این طور نیستند که مثل آخر باشد، اول یک صفایی دارند اول یک خلوصی دارند حتی آن روز اول که می‌رود یک خورده ناراحت است! امروز یک مقداری برایم غفلت پیدا شد فردا ناراحت است یک هفته می‌گذرد می‌بیند حالش تفاوت کرده ناراحت است ...

یک نفر آمده بود پیش مرحوم آقا، من خدمت ایشان بودم، می‌گفت آقا می‌بینیم که این وضعیت ما می‌رو به انحطاط است چه می‌فرمایید؟ چه دستوری می‌دهید؟ چه ذکر می‌دهید؟ که خلاصه ما این ذکر را بگوییم این حال ما در انحطاط است مرحوم آقا هیچ جوابش را ندادند هیچی یعنی اگر می‌دادند هم نمی‌پذیرفت، چه می‌فرمایید؟ بلند شو برو بیرون! چه می‌فرمایید چی است؟ ذکر شما این است که بیایی بیرون! هیچ ذکر نمی‌خواهد! نه، دو دستی سفت چسبیدی بعد هم می‌گویی حالا ذکر بفرمایید! نه آقا بلند شو بیا بیرون، می‌توانی؟ بسم الله، نمی‌توانی؟ می‌گویی انحطاط، بفرما برو بیرون، آقا یک دستوری بفرمایید یک ذکر بفرمایید که حالا، نه اصلاً ما اینجا ذکر نداریم توی چنته‌ی ما اذکاری که موجب بشود که انسان از این نقطه‌ی نظر تحول پیدا کند وجود ندارد، بلند

^۱ مصدر از کتب عرفانی مانند منازل و مصباح الانس؟؟؟؟

شوبرو بیرون.

یک وقت انسان به دستور امام علیه‌السلام یا کسی که نائب اوست که ولی کامل است به دستور او می‌رود یک عملی را انجام می‌دهد او دیگر از این نقطه به بعد به عهده‌ی امام است به عهده این نیست در عین حال که، مثل جریان چه؟ جریان علی بن یقظین، جریان علی بن یقظین. آن وقت امام هم قضیه را مراقب است بلند می‌شود می‌آید پیش امام کاظم علیه‌السلام در می‌زند خادم می‌آید می‌گوید [حضرت جوابت را نداده، فردا می‌آید می‌گوید امام موسی، از طرف هارون بود دیگر، حضرت راهش نمی‌دهد تا روز سوم در یک روایت هم شش روز داریم^۱ آن‌طور که به نظر است حالا خود رفقا مراجعه کنند به خادم می‌گوید برو به حضرت بگو من چه کردم؟ چه گناهی از من سر زده است که من مشمول غضب شما واقع شده‌ام؟ بگو چه کردم؟

حضرت راهش نمی‌دادند به خادم می‌گویند برو بگو، آن شخصی که آمد اهل کوفه بود پیش تو و تو با پرخاش او را از دارالعماره‌ی خودت رد کردی می‌دانی او کیست؟ او از شیعیان ما بوده چرا با او این کار را انجام دادی؟ چرا نسبت به او اهانت کردی؟ بعد رو می‌کند به آن خادم می‌گوید برو به حضرت بگو حالا چه کار کنم؟

حضرت می‌گویند این جملی که در اینجا هست سوار شو برو در منزل او حلالیت بطلب بعد بیا اینجا، سوار بر شتر می‌شود به دو سه دقیقه از مدینه تا کوفه می‌آید. این شتر، کنترل از راه دور بوده دیگر، از موشک هم تندتر رفته، در عرض دو دقیقه می‌آید کوفه، خود شتر هم که راه را بلد است یک راست می‌آید در منزل این مرد فقیر و از شیعیان، در می‌زند خب این هم علی بن یقظین است دست پرورده‌ی امام کاظم است این‌ها این‌طوری تربیت می‌کنند حالا چون وابسته‌ی به حضرت است حضرت هوای او را داشته باشد وزیر هارون است یک وقت نکند مثلا حالا یک حرفی بزند که این جناب وزیر حالا ناراحت بشود نه این حرف‌ها نیست برو پی کارت! نمی‌خواهی نیا! همین است این حرف‌ها را ما نداریم.

بلند می‌شود در می‌زند آن شخص می‌آید می‌گوید کی پشت در است؟ می‌گوید من علی بن یقظین هستم وزیر هارون با من چه کار؟ می‌گوید در را باز کن در را باز می‌کند و دست پاچه می‌شود

^۱ عیون المعجزات، ص ۱۰۰.

می گوید نه من یک کاری دارم، می گوید تو آمدی در دارالخلافه دارالعماره‌ی من، من به تو این اهانت را کردم گفت نه این حرف‌ها چه است؟ فلان است خلاصه هرچه می گوید فایده ندارد می خوابد روی زمین می گوید باید پایت را بیاوری بگذاری روی صورت من، فشار بدهی و من را حلال کنی می گوید ابد! مردن بهتر است می گوید من از این خانه نمی روم مگر تو بیایی این کار را انجام بدهی.

آن‌ها رند بودند این‌ها حساب دستشان بود می آید.

روی زمین می خوابد می گوید با پات نه برو کفش بپوش بیا با نعل، می آید فشار می دهد، می گوید نه باید فشار بدهی می گوید فایده ندارد می گوید بگو راضی شدم می گوید راضی هستم به خدا راضی هستم و فلان خلاصه بعدا بلند می شود یک کیسه‌ی طلائی به او می دهد و چه می دهد و خلاصه زندگی را آباد می کند از آن وضع و سوار شتر می شود دوباره شتر دو دقیقه می آید در منزل امام صادق، می گوید: بیایید بفرمایید در نزده در را باز می کند، همان خادم، می آید و حضرت به سلام علیکم حال شما مساکم الله بالخیر خوش آمدید نمی دانم فلان بگیرید بنشینیم اختلاط کنیم چه کار کنیم، می نشیند شروع می کند با حضرت این‌ها این‌طوری بودند.

شما خیال می کنید همین! مرحوم آقا می فرمودند که قائم مقام رفیع، ندیم رضا شاه و محمد رضا شاه هر دو با هم، البته آدم نمازخوان چیزی بود‌ها، ولی خب خیلی مقرب بود خیلی مقرب بود وقتی ایشان از دنیا رفت با وجود اینکه پسر ایشان از نزدیک‌ترین افراد به مرحوم آقا بود مرحوم آقا در تشییع او شرکت نکردند خیلی از افراد از خود شاگردان مرحوم آقا انصاری در تشییع این شرکت کردند هرچه به آقا گفتند آقا گفتند من در تشییع این آقا نمی آیم، این ندیم محمد رضا شاه و رضا شاه بود، بنده تشییع او بیایم؟ ابد نمی آیم.

همین شخص می رود در نجف پیش مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی، ایشان، می رود پیش آقا سید جمال گلپایگانی و می خواهد با ایشان خلاصه صحبت کند فلان کند وجوهاتی می برد و فلان و ایشان قبول نمی کند بعد دعواش می کنند این اموال نجس است و این مال دولت است این مال فلان است این حرف‌ها، می گوید آقا ما آنجا بی جهت نیستیم ما فلان نیستیم ما به امور مردم می رسیم مگر علی بن یقطین وزیر هارون چیز نبود؟ ایشان فرمودند: غلط کن! هر گهی هست می خوردن می گویند علی بن یقطین! تو را به او چه؟ آن علی بن یقطین امام کاظم پشت سرش بود پشت سر تو کی هست؟! آقا سید جمال خیلی هم چنین حر بود و رو در بایستی هم نمی کردند گفت هر فلانی است

می خورند بعد بلند می شوند می گویند علی بن یقظین . علی بن یقظین چیز نبود آن حساب دارد . بسیار
خب حالا بفرمایید بیرون ، شما می آید بیرون ؟ البته اواخر عمر خدا یک مقداری کمکش کرد و دیگر
فاصله گرفت ، همین ایشان فاصله گرفت و ظاهرا در آن مسائل یک جریانات و اصلاحاتی بود که شاه
آن

اصلاحات را می‌خواست انجام بدهد و این مخالفت کرد، دیگر از هم فاصله گرفتند و قهر کردند و دیگر ارتباطش را قطع کرد تا اینکه از دنیا رفت خب خدا خواست تا اینکه یک مقداری بهش کمک بکند. و علی کل حال دیگر حال هر کسی یک طوری است.

حالا این افراد، شاهد مثال ما اینجا بود، وقتی که می‌ایند در یک موقعیت قرار می‌گیرند یک هفته می‌کم کم، کم کم آن صفا و آن خلوص و این‌ها چه می‌شود؟ می‌ضعیف می‌شود می‌ضعیف می‌شود اینکه دارد می‌ضعیف می‌شود یعنی چه؟ یعنی می‌فصله با خدا می‌دارد زیاد می‌شود هر چه آن خلوص کمتر می‌شود فاصله با خدا بیشتر می‌شود هر چه آن صفا کمتر می‌شود این فاصله می‌بیشتر می‌شود و هر چه حالت توجه کمتر می‌شود آن فاصله می‌چه می‌شود؟ بیشتر می‌شود. چرا در ماه رمضان انسان نسبت به خدا احساس نزدیکی بیشتری می‌کند؟ چرا؟ به خاطر اینکه به واسطه‌ی روزه امساک به واسطه‌ی مراقبه، آن حالت صفا را می‌کم کم در خودش تحصیل می‌کند رقتش بیشتر می‌شود رحمتش بیشتر می‌شود عطوفتش بیشتر می‌شود می‌کم کم تحصیل می‌کند و می‌احساس نزدیکی می‌کند لذا پیغمبر اکرم می‌فرماید: **فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ؛ شَقِيَّ أَنْ كَسَى اسْتِ كَه** ماه رمضان بر او بگذرد و مشمول رحمت خدا واقع نشده باشد.^۱

لذا در ماه رمضان خیلی باید دقت کنیم یعنی خداوند در این ماه وسائل را آماده کرده است دیگر جای بهانه نیست جای بهانه را از آدم گرفته است بهانه چه است؟ شکم سیر ورود در شهوات ورود در غفلات ورود در ... خدا می‌گوید من برایت آوردم ماه رمضان را برایت آوردم گفتم به تو نخور، این شرایط برای نزدیک شدن به من برای تو به وجود آمده چرا از آن استفاده نکردی؟ چرا می‌سرت را به این و آن گرم کردی؟

پس بنابراین حجاب عبارتست از بُعدی که انسان نسبت به پروردگار احساس می‌کند این عبارتست از حجاب. سفر عبارتست از مقدار مسافتی که انسان با خدا دارد مقدار مسافتی که دارد. خب باید این مسافت را طی کند یا نه بالأخره؟ این مسافت باید طی بشود حالا اگر با دست خودمان طی کردیم اگر طی نکردیم با چوب و چماق حساب ما را می‌رسند و چه خوب

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳، فی کتاب الصوم باب تأکد استحباب الاجتهاد فی العبادة؛ و نیز این حدیث شریف را مرحوم سید در اقبال و مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در أعمال السنة نقل نموده‌اند، و در کتاب عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۵ موجود است.

است که انسان خودش با دست خودش در این دنیا این مسافت را طی کند این حجاب‌ها را کنار بزند حجاب‌ها را کنار بزند.

مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه به یک نفر فرموده بودند که من هیچ وقت غافل از تو نیستم هر وقت مرا بخوانی من در آنجا حاضرم هر وقت مرا بخوانی.

آن شخص می‌گفت من آمدم ایران، می‌خواستم برگردم به عراق، گذرنامه‌ی من دچار اشکال شده بود و با اینکه رجوع کرده بود به افرادی که دستی داشتند در این مسائل، درست نمی‌شد پیچ خورده بود و درست نمی‌شد و گرفتاری و به طوری که می‌گفت من اصلاً دیگر مأیوس شده بودم مأیوس از درست شدن این گرفتاری که پیش آمده و حالا کی درست می‌شود؟ و یک گمان‌هایی هم نسبت به من، به واسطه‌ی یک تشابهات اسمی برده شده بود که کار ما را مشکل کرده بود می‌گفت در همین حال یأس که بودیم، بعد از ظهری بود دراز کشیده بودم یک دفعه یاد کلام ایشان افتادم که ایشان گفتند تو هر جا باشی، گفتم خب بسم الله، گفتیم آقا گیر کرده است کارمان! می‌گفت تا این فکر را کردم پنج دقیقه بعد تلفن زنگ زد آن شخصی که از طرف من رفته بود گفتش که همین الان درست شد، همین الان، از اداره‌ی گذرنامه تلفن کرد گفت همین الان درست شده!

این‌ها که شوخی نمی‌کنند شوخی که نمی‌کنند وقتی می‌گویند من غافل نیستم هر وقت مرا بخوانی خب معلوم است راست می‌گویند. قضیه درباره‌ی خدای متعال و ما، از این هم دقیق‌تر است این آقای حداد بود حالا شما ببینید خدا کی است؟ اما ما قبول نداریم ما می‌گوییم این طور است؟ پس برویم سراغ آقای حداد برویم سراغ یک کسی که خب بالأخره این است، ده درصد پایین‌تر بالأخره یک کاری می‌کند بابا اصل کاری پیش خودت است خدا پیش خودت ایستاده است این را ول کردیم می‌رویم دنبال این ظواهر.

این بزرگان و این عرفا ما را به این سمت می‌کشاند ما را به این نحو می‌کشاند ما را به این کیفیت می‌کشاند ما را به تصحیح فکر و تصحیح راه، در این قسمت ما را می‌کشاند یعنی فکر را از توجه به مظاهر می‌آورند در توجه به اصل ظهور و مبدا ظهور و حتی در توسلات به ائمه علیهم السلام، در همه‌ی این توسلات جنبه‌ی آلیت را لحاظ می‌کنند توسل به امام حسین می‌کند ولی در عین حال می‌داند که این امام حسین کاری را که دارد انجام می‌دهد او دارد انجام می‌دهد.

امام حسین فقط یک آینه است اما آینه‌ی صاف است ما هم آینه هستیم ولی دیگر خدا می‌داند عکس چطوری است؟ یک عکس که توی آینه می‌افتد هم چنین می‌افتد توی آینه که با آن اصل خودش

و نمی‌زند یک عکس هم وقتی توی آینه می‌افتد مثل پنجاه تا پله همین طوری پله پله می‌شود این قدر این موج پیدا می‌کند حالا این موج‌ها یکی یکی باید برطرف بشود این می‌شود آن مسافت. فرق بین امام حسین علیه‌السلام و ما این نیست که امام حسین خودش قدرت دارد خودش استقلال دارد خودش قوی است خودش این عمل را انجام می‌دهد خودش شفاعت می‌کند خودش....، نه! امام حسین یک سر سوزن نمی‌تواند کاری انجام بدهد یک سر سوزن امام حسین نمی‌تواند، امام حسین شده آینه‌ی صاف و تمام نمای پروردگار. هر عملی که انجام می‌دهد اوست که دارد در این آینه تجلی می‌کند ولی ما نیستیم ما نیستیم.

یک وقت نگوید امام حسین دارد این کار را انجام می‌دهد این می‌شود شرک فقط خدا انجام می‌دهد آن خدا در این آینه انجام می‌دهد توی این یکی انجام نمی‌دهد یا کم انجام می‌دهد در این مرآت خدا دارد انجام می‌دهد امام حسین خودش را مرآت کرد آینه کرد صاف کرد.

قضیه نقاشان چین و روم را که مولانا دارد دیگر، که یکی صیقل می‌کرد و آن یکی نقش می‌کرد بعد تمام این نقش بسته شد، آن صیقل می‌کند. خودش را صیقل کرد فاصله را به واسطه‌ی این صیقل از میان برداشت؛ لذا بزرگان برای تصفیه‌ی باطن راه‌های متفاوتی پیشنهاد کردند.

بعضی‌ها در مقام مراقبه و عمل به ضد آمدند جلو که خب دیگر اینجا خب زیاد است، دیگر بحث زیاد است وارد این مرتبه دیگر نمی‌شویم حالا آن دیگر به جای خود، بعضی‌ها برای مقابله‌ی با صفات رذیله آمدند و ضدش را مطرح کردند که باید انسان هر صفت رذیله‌ای را ضدش را انجام بدهد تا اینکه به نتیجه برسد بر این مسئله اشکال وارد شده که صفات رذیله آنقدر زیاد است که انسان عمرش کفاف نمی‌دهد وانگهی فقط مسئله منحصر به این نیست نفس بسیاری از صفات مخفیة دارد که انسان اصلاً اطلاع ندارد آیا انسان به تمام زوایای نفس اشرف دارد تا بتواند ضد این‌ها را انجام بدهد؟ یا نه یک مقداری، بله احساس می‌کند یک مقداری نسبت به مسائل خب شاید مثلاً نگرشی صحیحی ندارد، حالا فرض کنید که یک مقداری حس حسادت در او وجود دارد بخواهد مقابله کند یک مقداری حس بخل وجود دارد یک مقداری حس امساک وجود دارد یک مقداری انانیت وجود دارد یک مقداری خودیت....، در یک محدوده‌ای خب می‌تواند بیاید مخالفت کند کارهایی انجام بدهد اما مسئله فقط به این مقدار محدودیتی که این می‌فهمد و عقل می‌فهمد، فقط به این مقدار منحصر نیست صد برابرش این تو است که این خبر ندارد خیلی از مسائل در همین محدوده و مرزهای صفات رذیله، ریشه‌هایش در نفس است که ابدًا امکان ندارد، نفس یک مقداری کارها را انجام می‌دهد ولی آن ریشه‌ها هنوز

هست.

لذا می‌گویند کسی که در راه سیر و سلوک است هرچه جلوتر برود اگر در تحت ترتیب نباشد خطرش بیشتر است چون ریشه‌ها را نمی‌تواند خودش ارزیابی کند وقتی نتوانست ارزیابی کند در آن مسیری که حرکت می‌کند با حفظ ریشه، آن ریشه‌ها قوی‌تر می‌شود به موازات آن، این قوی‌تر می‌شود درست مثل یک میکروبی می‌ماند که شما آن آنتی بیوتیک لازم را به او ندهید آن‌ها شروع می‌شود چه؟ تقویت می‌شود.

یکی از رفقا می‌گفت: من ناراحتی ریوی پیدا کرده بودم دکتر به من آنتی بیوتیک داد گفت ولی باید تا آخرش را بخوری و همه را سر وقت بخوری می‌گفت من گوش ندادم یکی را یک ساعت دیرتر می‌خوردم دو ساعت دیرتر می‌خوردم همه‌اش [را نخوردم] می‌گفت این خوب شد می‌گفت ریه‌ی من خوب شد می‌گفت یک ماه بعد دوباره برگشت این دفعه آنتی بیوتیکم را دو برابر کرد گفت باید دو برابر بخوری سر وقت و تا آخرها! گفتم بسیار خوب.

گفت دوباره، این دفعه هم گوش ندادیم می‌خوریم یکی در میان فلان و این حرف‌ها تا خوب شدیم می‌گفت دفعه‌ی سوم گفت این دفعه دیگر باید عمل بشوی دیگر آنتی بیوتیک فایده ندارد هیچی آقا! یک ریه‌اش را برداشتند خوب شد؟ هان!

می‌گویند آقا سر وقت، سر وقت باید بخوری دیگر کم و زیاد نکنی می‌گوید دیگر آنتی بیوتیک فایده ندارد باید ریه‌ات را برداریم یک ریه‌اش را همه را برداشتند.

این اعمالی را که انسان انجام می‌دهد ریشه‌هایش آن‌هاست و آن ریشه‌ها قوی می‌شود و فقط باید يك استاد کامل باشد تا بتواند که آن ریشه‌ها را ارزیابی کند ضربه را به همان جا بزند البته گاهی خیلی هم سخت هست یعنی می‌زند به يك جاهایی که دیگر خدا باید حفظ کند گاهی اوقات، گفت: آخر الدواء الكي^۱؛ گاهی اوقات به داغ می‌رسد وقتی که مسئله با دارو حل نشود می‌گویند می‌سوزانند می‌سوزانند، خوب سوختن هم سوختن است آقا! شما کباب دیدید؟ این طوری! قضیه گاهی این طوری می‌شود ما هم حالا می‌گوییم و می‌خندیم و این‌ها، دیگر خدا خودش حفظ کند یعنی غیر از توکل بر خدا و اعتماد بر خدا هیچ راهی نیست جدی‌ها! هیچ راهی نیست.

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۲۶: عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طَبُّ الْعَرَبِ فِي ثَلَاثَةٍ: شَرْطَةُ الْحَجَّامِ وَالْحَقْفَةُ وَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ.

ترجمه؟؟؟؟

بعضی‌ها آمدند این مطلب را در اذکار و در اوراد بیان کردند باز این هم نسبت به بعضی از موارد مفید است اما نسبت به بعضی از موارد ناقص است.

بعضی‌ها این مطلب را در مراقبه و این‌ها، خلاصه هر کدام در این زمینه مطالبی بیان کردند.

بعضی‌ها راه حل این را در فکر یافتند.

بعضی‌ها راه حل این را در عشق یافتند.

خلاصه طُرق برای قطع این مسافت زیاد بیان شده است.

بعضی‌ها منازل سیر را شصت منزل تصور کردند بعضی‌ها صد منزل بعضی‌ها چهل منزل؛

مثل مرحوم خواجه عبدالله، بعضی‌ها هفت منزل، بعضی‌ها هم مرحوم آقا می‌فرمودند آمدند گفتند یک قدم بر هر دو عالم نه که گامی بیش نیست یک قدم بردار از خودیت و بگذار در تجرد؛ حالا این یک قدم چه به سر آدم می‌آید که دیگر نگفتند؟ یک قدم آقا! ولی خب اگر خدا کمک کند انسان می‌تواند بردارد و همین‌طور هم هست. آن قدم عبارتست از تسلیم.

امام سجاد علیه‌السلام که می‌فرماید: **وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ**؛ یعنی تسلیم. مقام مقام

تسلیم است کسی که می‌خواهد به سمت تو بیاید اگر با حربه تسلیم بیاید یعنی دیگر خودش را بگذارد کنار، خودش را بگذارد کنار، ول کند، خودی دیگر نبیند خودش را يك آلت فقط تصور کند يك وسیله فقط تصور بکند برای خودش دیگر شأنتی قائل نشود این کار را اگر بکنم چطوری بکنم؟ می‌گویند این کار را بکن صاف سرش را ببندازد و برود بکند، حالا بد است؟ خوب است؟ چه؟ اثرات؟ هان؟ این‌ها نه! آقا برو این کار را انجام بده آقا این کار را نکن این مطلب درست است آن مطلب درست نیست خودش را در نظر نیاورد.

دیدید؟ این مأمورین وقتی مأموری که می‌آید در اداره می‌نشینند ارباب رجوع که می‌آیند، دیگر نگاه نمی‌کند این ارباب رجوع کی هست؟ نمی‌دانم فرض بکنید که چند سالش است؟ چطور است؟ نماز می‌خواند یا نمی‌خواند؟ این نشسته است آنجا این را حل کند دیگر، مشکل را حل کند آقا گرفتاری دارم فلان مشکل را دارم نمی‌دانم سند منزل در اینجا گیر کرده است این فقط کارش این است که برود پرونده را بیاورد بررسی کند نمی‌دانم چه کار بکند اگر جریمه‌ای کرده جریمه‌اش کند اگر جریمه نکرده خلاصه جواز را صادر کند برود مثلاً منزلش را بفروشد بسازد این کار، دیگر به این کاری ندارد که حالا

این، فرض بکنید که اهل مسجد است یا غیرمسجد است؟ نماز می خواند یا نمی خواند؟ قوم
و خویش است یا قوم و خویش نیست؟ بعد هم می گویند: المأمور معذور دیگر، آن باید وظیفه اش را
انجام بدهد

و برود. در همین محدوده‌ی کاری خودش باید کارش را انجام بدهد و برود. هیچ نسبت به این مطالب کاری ندارد حتی اگر بگوید آقا کار من پیچ خورده نمی‌توانم، می‌گویند به من چه مربوط است؟ برو در یک اداره‌ی دیگر حل کن آنی که مربوط به من است این است که انجام دادم. دیگر خودش بلند نمی‌شود برود دنبال کار اینکه! هان؟ می‌آید سر وقت می‌نشیند سر وقت هم بلند می‌شود اگر خیلی وظیفه شناس باشد. می‌آید این کار را انجام می‌دهد.

انسان در ارتباط با پروردگار باید مثل یک مأمور باشد بکن نکن نکن این بد است بد است این خوب است این خوب است این طور حالت تسلیم. فکر نکنند این مطلبی را که انجام می‌دهد چه عواقبی دارد؟ چه عکس‌العمل‌هایی بعد برای این دارد؟ ارتباط او چه می‌شود؟ او فلان می‌شود؟ این کارها را بکنند خراب می‌شود قضیه، اصلاً به طور کلی مطلب تغییر پیدا می‌کند.

یک وقت مرحوم آقا یک وجهی به من داده بودند گفتند بده این وجه را به فلان شخص، این وجه را بدهد به مادرش، از بستگان بود از بستگان نزدیک هم بود، من رفتم به او گفتم که این را آقا دادند گفتند این را شما بدهید به مادرتان، این نشست فکر کرد فکر کرد گفت شما خودت برو بده حالا بین این و بین مادرش نقار بود مرحوم آقا می‌خواستند این نقار برطرف بشود خیلی آدم احمقی هستی بنده خدا، خب خود آقا به من می‌گفتند خودت برو بده یک صله رحمی هم در ضمن می‌شود ولی به من نگفتند، گفتند تو برو بده حالا این فکر این را می‌کند که من بروم بدهم من چه بکنم من نمی‌خواهم با این روبرو بشوم و نرفت بدهد و نرفت بدهد چیزش هم خورد، تبعاتش هم خب نصیبش شد نه به خاطر این قضیه، این قضیه و قضایای دیگر این قضیه و قضایای دیگر.

می‌گویند برو بده برو بده دیگر، تمام شد دیگر نیچان قضیه را، دیگر می‌رویش فکر نکن هی بالا و پایین نکن هی هرچه بالا و پایین بکنی بیشتر می‌روی توی گل، بیشتر می‌روی توی این باتلاق، باتلاق تخیلات باتلاق اعتبارات و دیگر در یک وضعیتی قرار می‌گیری یک دفعه نگاه می‌کنی آی سرت دارد دور می‌زند دیگر نمی‌توانی دربیایی دیگر نمی‌توانی دربیایی اگر هم بخواهی دربیایی انگار کوهی را گذاشته‌اند رویت و می‌خواهی کوهی را کنار بزنی خب بابا بهتر بود از اول فکرش را نکنی خب راحت بودی از اول فکرش را نمی‌کردی راحت بودی و رد می‌شدی از قضیه رد می‌شدی اما این فکر می‌آید با خودش فکر می‌آورد فکر می‌آورد فکر می‌آورد آن کار را با تو کرد آن روز آن کار را کرد فلان کرد تو فلان روز آن طور، این بلند می‌شود می‌رود می‌گویند آمده پیش من، آمده ناز من را بکشد آمده نمی‌دانم فلان بکند آمده هی هی هی این‌ها می‌بارهایی است که کیسه کیسه همین طوری

می آید روی سر این، آقا دیگر این را می خواباند روی زمین، دیگر می خواباند نمی تواند بلند شود. اما وقتی از اول گفتند آقا برو این را ...، چشم! هان فکرش را بیندازد برای یک مسائل دیگر تا وقتی برسد در خانه آقا بفرماید خدا حافظ شما آن وقت برو یک وسط بنشین.

«بِكِ قَدَمِ بَرِّ هَر دُو عَالَمِ نِه» یعنی این، یعنی **قُلِ اللّٰهُ نُمَّ ذَرُّهُمَّ** بگو خدا همه چیز را بگذار کنار **ذَرُّهُمَّ**: ول کن همه ی آنها را، ول کن همه ی دشمنان را، ول کن همه ی معاندین را ول کن همه ی اعتبارات را ول کن همه ی اصنام را ول کن همه ی بت ها را ول کن همه ی خودیت ها را ول کن همه ی چیزهای دست و پا گیر را ول کن همه ی آن قیدها و بندها و سلاسل را که می آیند و دست و پا و گردن انسان را می بندند به دیوار! هان **قُلِ اللّٰهُ** اگر بگویی خدا آن ها می ریزد این نُمَّ، نُمَّ نتیجه است یعنی بگویی اللّٰهُ يك دفعه **ذَرُّهُمَّ** بعد آن پیدا می شود ولی ما اللّٰهُ را نمی گوئیم ما يك اللّٰهُ می گوئیم، نه! اللّٰهُ درست؛ قولوا لا اله الا اللّٰهُ تَفْلِحُوا^۱ دیگر، فلاح باید در نتیجه [بیاید]. این اللّٰهُ را بگو **نُمَّ ذَرُّهُمَّ** همه اش می رود کنار و بعد انسان وارد يك عالم بهجتی می شود يك عالم انبساطی می شود يك عالم واقعاً صفایی می شود از این گرفتاری ها بیرون می آید از این مسائل بیرون می آید باز می شود این باز شدن همان تجرد است نزدیک شد به آن تجرد، پله ی دوّم پله ی سوم تا اینکه چه می شود؟ تا اینکه آن تجرد برایش ملکه می شود از مقام حال به مقام فعلیت مطلق درمی آید این تبدیل به ملکه می شود.

داستان توبه علی گندابی و ملاقاتش با مرحوم انصاری

خب این طور هم شده ها! اتفاق هم افتاده، خیال نکنید که اتفاق نیفتاده، نه! چرا. مرحوم آقا می فرمودند که یک نفر در همدان بود در زمان مرحوم آقای انصاری، این قضیه را مرحوم آقای انصاری می فرمودند ایشان هم دیده بودند او را در همدان از آن داش مشتی ها و لات های نمی دانم چاقوکش و خلاصه یال و کویال دار و بابا شمل هایی که یک عده ای هم دورشان هستند و به اصطلاح پاتوق دار محله و از این چیزها، به او می گفتند علی گندابی، این در همدان از معروف های همدان بود، وقتی اسم علی

^۱ سوره انعام آیه ۹۱.

^۲ بحار الأنوار (ط- بیروت)، ج ۱۸، ص ۲۰۲: طَارِقُ الْمُحَارَبِيُّ رَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سُوَيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ خَلَّةٌ حَمْرَاءُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا! وَأَبُو لَهَبٍ يَتَّبَعُهُ وَيَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَقَدْ أَدْمَى كَعْبُهُ وَغُرْقُوبِيهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ.

گندابی می آمد همه ی بدن ها می لرزید هر کی می گفت نمی دانم طرفی چیزی بود می گفت خلاصه طرف را صدا می کنم دیگر آن و این هم دیگر هر کاری کرده بود دیگر از همه ی مسائل و فلان. مدت ها می گویند از این قضیه می گذرد تا اینکه خداوند برای او تنبه به وجود می آورد متنبه می شود که این چطور؟ این با این وضع و با این کیفیت و این ها و چرا من این طور بوم؟ چرا تا حالا این طوری کردم؟ چرا فلان کردم؟

وقتی که این طور می شود با مرحوم آقای انصاری برخورد می کند می گوید من چه کنم و این ها؟ ایشان می فرماید که باید آن حق الناس را بروی بپردازی، آن هایی که مربوط به حقوق الله [است] باید توبه بشود و فلان. دیگر تا آنجایی که سعی می کند افرادی اگر حقی از آن ها گرفته و این ها، حتی شده منزلش را هم می فروشد چون دیگر می خواهد بیاید جلو دیگر، حسابی! نه اینکه یک خورده بیایم و حالا رعایت بعضی چیزها را بکنیم. دیگر منزلش را هم می فروشد و می رود و فلان و دیگر، خب بالأخره حقوق الله و این چیزها و این دیگر آرامش را از او می گیرد خواب نداشته بیداری نداشته همه اش به گریه و این ها می گذرانده و این ها و خلاصه خیلی بی قرار بوده آن زمان هم زمان جنگ و این ها بوده. به ذهن او می آید که بلند شود بیاید برود به نجف کربلا در عتبات و آنجا برود خلاصه ناله ای کند ابتهالی کند اتفاقاً رفیق بوده ظاهراً با همین رضا شاه رفیق بودند یک وقتی، می آید طهران می رود سراغ رضا شاه و می گوید می خواهم بروم کربلا نجف، می گوید آخر این موقع خل شدی دیوانه شدی موقع جنگ فلان این حرف ها؟ می گوید می خواهم بروم. خیلی خب گذرنامه ای برایش درست می کنند و این ها، بالأخره این می رود، می رود در آنجا و اصلاً این مدت ها اصلاً دیگر در شهر نبوده مدت ها در شهر نبوده و مرحوم آقا می فرمودند که: وقتی افراد می رفتند در بیابان، صدای گریه او را می شنیدند مثلاً می رفته بیرون، بیرون شهر همدان این حرف ها شب روز یعنی واقعاً دیگر انقلاب عجیبی برایش پیدا شده بود خلاصه برایش جور می شود و این ها تا می رود همان عتاب و می رود نجف. می رود نجف وارد حرم نشده توی همان ایوان توی همان ایوان رو می کند به خدا، می گوید: خدایا این علی را به این علی ببخش! خیلی گذشته بوده، همان جا می افتد و می میرد یعنی به رحمت خدا می رود و خب توبه اش قبول می شود.

خب چرا این طور بوده؟ برای اینکه واقعاً گذشته است دیگر، یعنی دیگر خودش را کنار گذاشت اگر انسان واقعاً این طور خودش را بگذارد کنار یعنی این طور، دیگر ملاحظه ای نکند حالا لحاظی جهاتی اگر این طور بکند آن وقت فاصله چه می شود؟ قریب المسافة می شود.

پس امام سجاده علیه السلام که می فرماید و آنّ الراحل الیک قریب المسافة به جهت این است؛ که آنچه که بین ما و بین خدا فاصله انداخته است عبارتست از همین حجابها که این حجابها می آید و نمی گذارد دیدگان ما به جمال معبود و محبوب روشن بشود.

اما اگر کسی بیاید این مطلب را از آن بگذرد هر کسی در هر موقعیتی که دارد حساب خودش را بگذارد کنار، مرد بیاید حساب خودش را واقعاً بگذارد کنار، در ارتباط با مسائل از جنبه‌ی علو و استعلاء و زورگویی و تحکم نسبت به زن و بچه دیگر نباید نگاه کند خودش را کنار بگذارد در ارتباط با آنها فقط خدا را در نظر بگیرد نه اینکه چون من مرد هستم تو باید این کار را بکنی، آن هم می گوید چون من زن هستم من این کار را می کنم، نه اینکه چون مرد هستم تو باید حرف من را گوش بدهی، نه! این حساب صحیح نیست باید فرض کند که خدا او را مأمور کرده است برای اینکه این زندگی را اداره کند این حیات را اداره کند فقط همین! بیش از این، باید جواب بدهد اگر بخواهد از اینجا تخطی کند باید فردا، روز قیامت، جواب بدهد ها! بله زن باید اطاعت از مرد بکند و هر چه مرد بگوید باید گوش بدهد البته در صورتی که خلاف شرع نباشد ولی این طور هم نیست مرد هر کاری دلش می خواهد بکند حالا که تو قرار است گوش بدهی می ما هم به تو دیگر زور بگوییم نه! این درست نیست صحیح نیست فردا، روز قیامت، از زورگویی مرد حساب می کشند.

سعد بن معاذ از بزرگترین صحابه‌ی رسول خدا بود وقتی که از دنیا رفت حتی رسول خدا خودش رفت برایش لحد درست کرد در قبر، مادرش گفت خوشا به حالت سعد که رسول خدا آمده و برای تو لحد درست کرده است، برای تو حضرت فرمودند: نه بابا! این خبرها نیست رسول خدا چه است؟ الآن چنان قبر او را در هم گرفت که استخوانهای او خورد شد!

آدم خوب است ولی حساب حساب است کاکا برادر حساب حساب است چرا یا رسول خدا؟ چون این نسبت به زن و بچه اش ظلم می کرد و با اخم و دعوا و تحکم و بد اخلاقی با زن و بچه اش عمل می کرد، این عذاب قبر او را الآن گرفت.^۱

^۱ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۲۳۶: عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ يُفْلِتُ « ۱ » مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ أَحَدًا قَالَ فَقَالَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا مَا أَقَلُّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ إِنَّ رَقِيَّةَ لَمَّا قَتَلَهَا عُثْمَانُ وَقَفَّ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَلَى قَبْرِهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَقَالَ لِلنَّاسِ إِنِّي ذَكَرْتُ هَذِهِ وَمَا لَقِيتُ فَرَفَعْتُ لَهَا وَاسْتَوْهَبْتِنَهَا مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ قَالَ فَقَالَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي رَقِيَّةَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ فَوَهَبَهَا اللَّهُ لَهُ قَالَ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ خَرَجَ فِي جَنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ سَعْدٍ يُضْمُّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَحْدُثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَخِفُّ بِالْبَيُولِ

پس مرد باید در ارتباط با خانواده چه باشد؟ خود را تسلیم خدا کند بعد با آن‌ها طرف بشود زن باید چطور باشد؟ زن در اطاعت از مرد باید خود را تسلیم کند هرچه تو می‌گویی من گوش می‌دهم مسئولیتش بر عهده‌ی خودت، خودت و اگر او این کار را بکند این هم این کار را بکند دیگر ببینید چه خواهد شد و همین‌طور نسبت به همه، نسبت به شریک، همسایه، افراد دیگر. این جنبه‌ی تسلیم، از خود بیرون آمدن و تکلیف را فقط لحاظ کردن.

همین، تکلیف را فقط لحاظ کردن خیلی می‌تواند کار انسان را چه کار کند؟ بار ببرد. هر کسی در هر موقعیتی دارد این را بیاید انجام بدهد آن وقت می‌بینید چه؟ آن وقت می‌بیند مسافت دیگر خیلی کم شد مسافت بسوی خدا خیلی کم شد.

خب امیدواریم خداوند متعال ما را متحقق به این حقایق بکند ما اگر بخواهیم باز راجع به این قضیه ادامه [بدهیم]، یکی از رفقا می‌گفت آقا این ابی حمزه‌ی شما کی تمام می‌شود؟ یک تاریخی برای ما بگو، گفتیم یک خورده تندترش می‌کنیم عیب ندارد إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد دیگر از جلسه‌ی بعد به فقرات بعد پردازیم امیدواریم خداوند ما را مشمول لطف و عنایت خاصه‌ی خودش قرار بدهد و مسافت ما را به خودش نزدیک کند آن حجب ظلمانی و آن حجبی که مانع است آن‌ها را کنار بزند دیدگان ما را نسبت به راهمان باز بکند إن شاء الله.

اللهم صل على محمد و آل محمد

فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَةٍ فِي خَلْقِهِ عَلَى أَهْلِهِ قَالَ فَقَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ هَنِيئًا لَكَ يَا سَعْدُ قَالَ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أُمَّ سَعْدٍ لَا تَحْتَمِي عَلَيَّ اللَّهُ.

و. ن. ک: معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۱۹: تشییع رسول خدا از سعد بن معاد